

بنی عنّاز؛ خاندانی حکومت‌گر در جهان اسلام^۱

(۳۸۱-۵۵۱ هـ. ق / ۹۹۱-۱۰۱۷ م)

ولادیمیر مینورسکی^۲

مترجم: آرمان فروهی^۳

چکیده

بنی عنّاز سلسله‌ی بودند که در فاصله سال‌های ۳۸۱-۵۵۱ هـ. ق / ۹۹۱-۱۰۱۷ م در مرزهای بین ناحیه عراق عرب و ایران قرار داشتند. این منطقه حائل میان مرزهای اعراب و ترکان بود. تاریخ فرمانروایی خاندان بنی عنّاز را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد. در دوره اول، این خاندان از مراکز خارجی قدرت که وجود داشت، تأثیر می‌گرفتند؛ شاخه‌ای از بویه‌یان در بغداد که در رأس آن عضدالدوله دیلمی و همچنین حاکم بویه‌ی شاخه ری، که رکن الدوله بود. آنها در هنگام سقوط آل بویه، مشغول دفاع از موجودیت خود از طریق اتحادیه‌های گوناگون قبیله‌ای بودند. در قسمت غرب شاذنجان بصورت دائمی خاندان بنی عنّاز درگیر مسائلی با قبایل عرب بنی عقیل و بنی مزید بودند. در نواحی شرقی نیز، مرزهای آنها از ناحیه‌ای از قلمرو کردهای بنی حسنویه جدا و متمایز می‌شدند. در دوره دوم، ظهور و رشد ترکمانان سلجوقی و قبایل ترکمن غز که همراه آنها بودند به گونه‌ای کامل باعث بی‌نظمی و آشفتگی حکومت بنی عنّاز شدند که در نهایت این خاندان به دست حکومت سلجوقی منقرض شد.

واژه‌های کلیدی: بنی عنّاز، آل بویه، سلجوقیان، بنی مزید، غرب ایران.

Encycloaedia Of

^۱ این مقاله ترجمه‌ای است از مدخل "ANNAZIDS" برگرفته از:

Islam, V 1, P. 512-513.

^۲ استاد فقید دانشگاه لندن و خاورشناس روس (۱۸۷۷-۱۹۶۶ م)

Arman.Forouhi@yahoo.com

^۳ کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۵/۲۲

مقدمه^۱

زمانی که موج گسترش امپراتوری آل بویه به سمت غرب در حال پیشروی بود، اصول بسیاری از ریشه‌های ایرانی‌گرایی - که نزدیک به آنها بود - در نواحی غربی بویژه آذربایجان و کردستان رشد کرد. از آنجایی که رشد و گسترش سلسله بنی‌عناز^۲ بر پایه کردهای شاذنجان بود، این سلسله را با آن که نام‌های عربی در آن است و نام عنوان حاکمان سلسله عربی بود، باید آن را حکومتی از خانواده کرد دانست. نوع سازماندهی سلسله بنی‌عناز بصورت نیمه بدوی و نیمه قبیله‌ای بود. آنها اصولاً در چادرهایی زندگی می‌کردند که دارای مواضع دفاعی باشند که در هنگام خطر برای حفظ گنجینه‌های آنها و پناه دادن به خانواده و افراد آنها استفاده می‌شد. مهم‌ترین خصیصه و ویژگی بنی‌عناز در انعطاف‌پذیری غیرمعمول و غیرطبیعی سازمان‌های آن بود که در حال گسترش و رشد بودند. موجودیت شاخه‌های رقیب بسیار زیاد در این خاندان، بیشتر مربوط به مبهم بودن و ناآشکار بودن مرزها و قلمروها آنها بود و مرکز اداری آنها دائماً در حال جابه‌جایی و تغییر بود.

بنی‌عناز و درگیری‌های منطقه‌ای با آل بویه، بنی‌حسنویه و بنی‌عقیل

بنیان‌گذار این سلسله محلی، شخصی به نام ابوالفتح محمد بن‌عناز بود که در شهر حلوان^۳ حکومت می‌کرد. این مسئله که به هلال بن‌محسن^۴ فرزند بدر بن‌حسنویه - در دربار بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹-۴۰۳ هـ. ق / ۹۸۹-۱۰۱۳ م) لقب حاجب و نجیب داده بودند، نشان‌دهنده و تأییدکننده این واقعیت بود که وی از مقامات رسمی حکومت آل بویه بوده است. وی از این طریق توانست به



حلوان برود و به مدت بیست سال در آنجا حکومت کرد (۴۰۱-۳۸۲ هـ.ق./ ۱۰۱۱-۹۹۱ م.). در سال ۳۸۷ هـ.ق./ ۹۹۷ م، هلال توانست موقتاً شهر دقوقا^۴ را از دست بنی عُقیل^۵ خارج کند و آن را به تصرف خود درآورد. در سال ۳۹۲ هـ.ق./ ۱۰۰۲ م ابوالفتح به حجاج بن هرمز در جنگ علیه بنی مزید^۶ کمک کرد و سال بعد نیز وی وارد خدمت عمیدالجیوش، فرمانده عرب شد. در سال ۳۸۹ هـ.ق./ ۹۹۹ م او، خانواده ضحمان بن هندی، حاکم خانیجان را به قتل رساند. در سال ۳۷۹ هـ.ق./ ۱۰۰۶ م نیز بصورت موقتی حاکم بنی حسنویه^۷، بدر بن حسنویه، ابوالفتح را از شهر حلوان بیرون کرد و وی به بغداد بازگشت و بنا به گفته ابن اثیر در کتاب الکامل فی التاریخ، در شهر حلوان در گذشته است.

پسر وی، حسام الدین ابوالشوک فارس (۴۰۱-۴۳۷ هـ.ق.) توانست اصول حکومت داری پدرش را در تیول او در شهر حلوان مستقر کند، ولی در همین دوران برادران او توانستند از قدرت جدا شوند و خودمختاری بدست آورند. مهلل بن محمد در شهرزور^۸ و سرخاب در شهر بندینجین^۹ که در منطقه مرزی میان قبایل لر و قبایل کرد قرار دارند، مستقر شدند. این تقسیم بندی باعث بروز تعدادی از درگیری‌ها و مناقشات شد. در سال ۴۰۵ هـ.ق./ ۱۰۱۴ م شمس الدوله بویهی که در شهر همدان مستقر بود، به جنگ و درگیری با هلال بن حسنویه بن بدر پرداخت که در این جنگ هلال کشته شد و پسرش طاهر دستگیر گردید. در هنگام غیبت شمس الدوله که به ری رفته بود، ابوالشوک کرمانشاه را به تصرف خود درآورد. شمس الدوله به همدان بازگشت و در سال ۴۰۵ هـ.ق./ ۱۰۱۵ م طاهر را آزاد کرد و طاهر به سرعت بنی عناز را شکست داد. ابوالشوک به او تسلیم شد و دختر خود را به زنی به وی داد؛ ولی سپس ناگهان به طاهر

حمله کرد و او را کشت. بدین ترتیب شمس الدوله به جنگ ابوالشوک رفت و در جنگی که در نزدیکی کرمانشاه رخ داد و ابن سینا دانشمند مشهور شاهد آن بود، شمس الدوله کشته شد. (۴۰۶ هـ. ق. / ۱۱۱۵ م)

آل بویه شاخه ری در سال ۳۹۸ هـ. ق. / ۱۰۰۷ م توانستند از طریق اقوام مادری علاء الدوله کاکویه به پیروزی برسند؛ تا آن زمان ابوالشوک موفق شده بود که قلمرو خود را تا دینور^{۱۰} گسترش دهد ولی اکنون علاء الدوله کاکویه به آنجا حمله برد و آنجا را فتح کرد. در تلاش و جنگ میان بویهیان غربی به رهبری ابوکالیجار و جلال الدوله، ابوالشوک به سال ۴۲۰ هـ. ق. / ۱۰۲۰ م به جلال الدوله کمک کرد ولی در نهایت خواهان مصالحه و توافق میان رقبا شد. در همان سال قبایل غز، موصل را تصرف کردند و ابوالشوک آماده بود که به جلال الدوله بپیوندند، ولی اعراب شکست خوردند و مضمحل شدند. در سال ۴۲۸ هـ. ق. / ۱۰۳۷ م ابوالشوک در کنار ابوکالیجار با وی متحد شد تا علیه جلال الدوله کاکویه بسیج شود. در سال ۴۶۰ هـ. ق. / ۱۰۳۹ م او دوباره کرمانشاه و قلعه خوليجان و عرنبا را تصرف کرد. (ممکن است قلعه خوليجان و عرنبا نزدیک کنگاور باشد که متعلق به قبایل کوهی بودند)

در سال ۴۳۱ هـ. ق. / ۱۰۴۰ م در ناحیه دینور نبردی میان پسر ابوالشوک، ابوالفتح و مهلل در گرفت که ابوالفتح دستگیر و زندانی شد. پس از آن ابوالشوک به سمت برادرش در شهرزور لشکرکشی کرد؛ ولی مهلل از علاء الدوله کاکویه درخواست کمک کرد که او نیز پاسخ مثبت داد و در سال ۴۳۲ هـ. ق. / ۱۰۴۰ م در ناحیه کرمانشاه به وی ملحق شد. زمانی که برادر دیگرش سرخاب معاهده را با جوانی (رئیس قبایل کرد) امضاء کرد، ابوالشوک برای کمک به جلال الدوله



دیلمی بازگشت. در همین حال علاء الدوله دیلمی به سمت شهر کردند^{۱۱} رفت و ابوالشوک از ترس او به قلعه سیروان پناهنده شد. سرانجام علاء الدوله کاکویه به دینور رسید و در آنجا مستقر شد و در سال ۴۳۳ هـ. ق / ۱۰۴۱ م ناگهان درگذشت. در سال ۴۳۴ هـ. ق / ۱۰۴۲ م، ابوالشوک دوباره به مهلل که اکنون به سنداب فرار کرده بود؛ حمله ور شد و در این هنگام ابوالفتح در اسارت درگذشت و برادرانش با ابوالشوک صلح کردند.

در سال ۴۳۵ هـ. ق / ۱۰۴۳ م جلال الدوله دیلمی نیز درگذشت و در همین زمان دشمن جدیدی خاندان بنی عناز را تهدید کرد. در ۴۳۷ هـ. ق / ۱۰۴۵ م طغرل سلجوقی برادر ناتنی خود، ابراهیم ینال را به سمت غرب فرستاد. ابوالشوک در قلعه سیروان^{۱۲} مستقر شده و به تحکیم مواضع پرداخت و این در حالی بود که همزمان ترکمان‌های غز، قلمرو او را تصرف کردند. ابوالشوک در رمضان ۴۳۸ هـ. ق / ۱۰۴۶ م درگذشت.

رویاریوی خاندان بنی عناز با ترکان سلجوقی

اکنون رقابت سختی در میان کردها وجود داشت، مهلل تلاش کرد دوباره دینور و کرمانشاه را در سال ۴۳۸ هـ. ق / ۱۰۴۶ م تصرف کند؛ در همین حال با بدر بن هلال متحد و ابراهیم بن ینال را از موضعش بیرون کرد. به نظر می‌رسد، مهلل بر روی برخی از مناطق شهرزور، حسابی باز کرده باشد؛ در حالی که پسر عمویش سعدی بن ابوالشوک نسبت به بی تفاوتی و بی توجهی عمویش به او احساس ناراحتی می‌کرد. بدین ترتیب سعدی به ابراهیم بن ینال پیوست. ابراهیم بن ینال دوباره قلعه شاهنجان را بوسیله گروه‌های نظامی غز تصرف

کرد. در شهر حلوان، سعدی به نام ابراهیم ینال خطبه خواند، او همچنین شهر بندنجین را تصرف کرد و بدین ترتیب عمویش سرخاب به دیزی بن دلویا که قبیله کردی از طوایف دلو که در سرزمین‌های شهربان^{۱۳} و خانقین^{۱۴} زندگی می‌کردند؛ پناهنده شد. پس از مدتی وی در جنگی شکست خورد و دستگیر شد. سعدی و متحدش جوانی رئیس قبیله کرد، او را به اسارت درآورد، ولیکن به زودی لرها رئیس خود سرخاب را که فرمانده‌شان بود، به ابراهیم ینال تسلیم کردند و ابراهیم هم به مجازات یکی از چشمان وی را کور کرد. تا این زمان سعدی بوسیله فرزند شورشی سرخاب آزاد شده بود و از آن جایی که سعدی مورد توجه و عنایت ابراهیم قرار نگرفته بود، به سرعت به شهر دستکار را در نزدیکی شهر شهربان قرار داشت، فرار کرد و تلاش کرد تا از بغداد کمک بگیرد. ابراهیم با یکی از نزدیکانش توافق کرد تا قلمرو سرخاب را تصرف کنند و سرخاب را در جمادی الثانی ۴۳۹ هـ. ق به او تسلیم کردند ولی این لشکرکشی که بوسیله متحد سعدی به نام ابوالفتح بن ورام بود، ناکام ماند. سپس قبایل غز، سعدی را شکست داده و قلمرو خود را تا کرانه‌های رودخانه دجله گسترش دادند.

سعدی تلاش کرد تا در میان قبایل عرب بنی مزید پناهنده شود و به این ترتیب ابراهیم ینال قلعه مستحکم بنی عناز به نام کلات سیروان را تصرف کرد. مهمل هم از شهر زور به سال ۴۳۹ هـ. ق / ۱۰۴۷ م فرار کرد. در هنگام محاصره تیرانشاه بوسیله قبایل غز بیماری طاعون بین آنها رواج یافت و به سال ۴۴۰ هـ. ق / ۱۰۴۸ م ابراهیم ینال آنها را به دشت ماهی در غرب کرمانشاه دشت باز پس فرستاد.



مهلل دوباره شهرزور را تصرف کرد ولی در سال بعد احساس کرد که ناچار به ابراز احترام و بندگی به طغرل بیگ سلجوقی است، در واقع طغرل سلجوقی کسی بود که او را به احترام و مهربانی پذیرا شده بود و دوباره به ریاست بنی عناز منصوب کرده بود. در این زمان حکومت مهلل در سیروان، دقوقا، شهرزور و سمغان، سرخاب در دیزی محلی که قلمروی کردها در شمال غرب لرستان بود و همچنین سعدی در راوند نزدیک نهاوند حکومت داشت.

در سال ۴۴۴ هـ. ق/ ۱۰۵۳ م سعدی از سوی طغرل بیگ به فرمانروایی منطقه نعمانیه^{۱۵} منصوب شد و به جنگ عمومی خود مهلل رفت و او را شکست داد و اسیر کرد. در همین زمان بود که بغداد بوسیله غلام ترک، بساسیری تصرف شد. پسر مهلل به نام بدر به نزد طغرل رفت تا از او بخواهد که در آزادی پدرش مداخله کند. طغرل پیشنهاد کرد که مهلل در ازای پسران سعدی که در نزد آنان اسیر بودند، مبادله انجام شود. سعدی از این پیشنهاد ناخشنود شد و ناگهان بر طغرل بیگ قیام کرد و با ملک رحیم، آخرین فرمانروای بویهی همدست شد. مهلل در جنگ سختی که میان او و فرماندهان نظامی طغرل و بدر در گرفت، شکست خورد. به احتمال زیاد مهلل در این جنگ کشته شده است. بدر به سمت شیراز پیش رفت و این در حالی بود که سعدی در قلعه روشن در سمت راست ساحل دیاله پناه گرفته بود.

پس از تصرف بغداد به دست طغرل بیگ در ۴۴۷ هـ. ق/ ۱۰۵۵ م، دیگر منابع در مورد سرنوشت خاندان بنی عناز سکوت کرده‌اند، ولی سال‌های بعد برخی از بقایای و بازماندگان این خاندان توانستند در بغداد از خود قدرت نشان دهند. در ذیل سال ۴۶۵ هـ. ق/ ۱۱۰۱ م ابن اثیر در صفحه ۳۲۸ کتاب خود، گزارشی

را از حمله قرابلی (سلغر ترکمن) به سرخاب بن بدر گزارش کرده است. به نقل از یاقوت حموی در صفحه ۴۵۶، جلد دوم کتاب معجم البلدان، فرماندهان ترک سلجوقی توانستند گنجینه‌های باقیمانده از خاندان عنازی را تصاحب کنند و همچنین مقداری از آن را به عنوان تحفه به نزد سلطان برکیارق سلجوقی ارسال کردند. ترکمانان، قلمرو سرخاب را به جز دقوقا و شهرزور را تصرف کردند. پس از این قلعه خفتیان^{۱۶} برای سرخاب باقی ماند، ولی او در سال ۵۰۰ هـ. ق/ ۱۱۰۶ م درگذشت و پسرش ابومنصور جانشین وی شد. ابن اثیر در پایان این مبحث به ثروت عظیم سرخاب و سواران نظامی وی اشاره کرده است. وی بسیاری از مطالب خود را المنتظم ابن جوزی نقل کرده است. خاندان ابومنصور به مدت ۱۳۰ سال در آن منطقه حکومت کردند و در مورد شخص وی جز اطلاعات محدود در کتاب تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و شرفنامه حسن منجم باشی، اطلاعات دیگری وجود ندارد.^{۱۷}

در نیمه دوم قرن ششم هجری/ دوازده میلادی و در زمان حکمرانی شُهلا حاکم افشار در خوزستان، حاکم محلی به نام سرخاب بن عناز وجود داشته است. بعد از مرگ شُهلا در ۵۷۰ هـ. ق/ ۱۱۷۴ م که توسط ابن اثیر گزارش شده است، بنیانگذار سلسله لر کوچک به نام خورشید، املاک سرخاب بن عناز را تصرف کرد و وی تنها به عنوان یک شحنه در خدمت وی در ناحیه من رود بود. سرانجام تمامی من رود بوسیله خورشید تصرف شد و وی شخصاً اداره آن را در دست گرفت. بدون هیچ گونه شک و تردید این سرخاب یکی از اسلاف آن سرخاب پیشین بوده که حاکم بندنیجین و مَحکی بوده است و با مرگ وی آخرین حضور بنی عناز در تاریخ اسلام و ایران به پایان رسید.

پی‌نوشت

۱. لازم به ذکر است که متن اصلی مقاله، فاقد چکیده، واژه‌های کلیدی، مقدمه، عناوین فرعی، پی‌نوشت و فهرست منابع بوده است، ولیکن مترجم جهت استفاده مطلوب‌تر، این مطالب را نیز افزوده است.

۲. مورخان در مورد ضبط اسم خاندان بنی عناز روایات مختلفی آورده‌اند که لازم است در آغاز در این مورد توضیح داده شود. ابن اثیر در کتاب الکامل ذیل حوادث سال ۴۰۱ هجری و بعد از آن، نام این خانواده را «عناز» ضبط نموده است. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۳۳۳/۱۵). که صیغه مبالغه واژه (عنز) است و معنی آن «صاحب بز» و «بز فروش» است. ابن خلدون در العبر نام این خانواده را «عنان» ثبت کرده است. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۵۱۷/۴) که صیغه مبالغه‌ی (عن) است و به معنای پیشتاز و سبقت گیرنده است. مورخ گُرد امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه که آن را به زبان فارسی در تاریخ کرد نوشته است، اسم این خانواده را «بنی عیار» ذکر کرده است (بدلیسی، ۱۳۷۷، ص ۲۲) به معنی (چابک، داهی و مکار) است. در کتاب‌های معاصر از جمله کتاب «نسب نامه خلفا و شهریاران» از زامباور (زامباور، بی تا، ص ۳۲۱) و کتاب «سلسله‌های اسلامی جدید» از باسورث، (باسورث، ۱۳۸۱، ص ۳۰۹) نام این خاندان عناز ثبت شده است.

روژیانی اسم صحیح این خاندان را «بنی عیار» می‌داند، زیرا معتقد است که واژه‌ی «عیار» گرچه در عربی ممکن است معانی مختلفی نیز داشته باشد، ولی در فارسی و کردی بیشتر مصطلح و به معنی (چابک، داهی، مکار) است و در



میان کردها در ازمنه‌ی قدیم شخصی با کیاست به نام «بابا عمر عیار» وجود داشته است. گمان می‌رود که اسم این خانواده «بنی عیار» است. (روژیانی، ۱۳۵۲، ص ۹۲) با این وجود به نظر می‌رسد که واژه بنی‌عزاز که ابن‌اثیر در فاصله کوتاه زمانی از آنها زندگی می‌کرده است و این لفظ را برگزیده است، صحیح‌تر باشد. همچنین واژه «عزز» به معنی «صاحب‌بز» با توجه به موقعیت طبیعی سکونت این خاندان در منطقه شمال غرب ایران قابل توجه می‌باشد.

۳. بنای اولیه شهر حلوان را به قباد نسبت می‌دهند. (یعقوبی، ۱۳۸۱، ص ۱۲) فتح این شهر در زمان عمر بن خطاب بدست هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص انجام گرفت. (دینوری، ۱۳۸۳، ص ۶۳) در زمان یعقوبی حلوان جزء ایالت جبال محسوب می‌شده است اما به نوشته‌ی وی خراج این شهر داخل در خراج نواحی «سواد» می‌باشد اهل آن مردمی به هم آمیخته از عرب و عجم، پارسیان و کردهایند. (یعقوبی، ۱۳۸۱، ص ۳۷) حموی حلوان را آخرین حد عراق و مرز آن با جبال می‌داند. (حموی، ۱۹۹۵م، ۱/۲۹۰) مینورسکی در قسمت تعلیقات سفرنامه ابودلف، حلوان را در محل یا نزدیکی سر پل ذهاب امروزی می‌داند (ابودلف، ۱۳۴۲، ۱۱۹).

در قرن هفتم که قزوینی کتاب خود را نوشته حلوان ویران بوده ولی چشمه‌های گوگردی آن شهرت داشته است. (قزوینی، ۱۳۷۱، ۱۰۶/۲) یک قرن بعد حمدالله مستوفی از گندم آن جا تمجید کرده و نوشته است که حلوان شهری متروک است، فقط قبور چند نفر از بزرگان مسلمین در آن جاست ولی در حوالی آن سی قریه وجود دارد. (مستوفی، ۱۳۶۳، ۴۰)



۴. دقوواء، شهری است در حدود چهل کیلومتری جنوب شرقی کرکوک، واقع در عراق، که مقبره منسوب به امام زین العابدین^(ع) در حدود دو کیلومتر و نیمی آن قرار دارد. دقوواء از قرن نهم هجری قمری به بعد «طاووق» نامیده شده است. (نسوی، ۱۳۸۴، ۳۵۴)

۵. بنی عقیل از قبیله بزرگ اعراب بدوی عامر بن صعصعه بودند که در فاصله سال‌های ۳۸۰-۵۶۴ هـ. ق بر قسمت‌هایی از عراق، جزیره و شمال شام حکومت می‌کردند. محمد بن مسیب عقیلی، اولین حکمران بنی عقیل با فرمانبرداری از بهاءالدوله دیلمی بر بطاع (باتلاق‌های قسمت سفلی عراق) حکومت خود را آغاز کرد. در موصل نیز این خاندان به عنوان دست نشانده سلجوقیان بودند تا این که تُتُش بن آلب ارسلان در ۴۸۶ هـ. ق / ۱۰۹۳ م حاکم دیگری را بر آن منطقه گماشت.

بنی عقیل از آنجا که شیعه مذهب بودند طبعاً بیشتر تمایل داشتند که از فاطمیان در مقابل سلجوقیان سنی مذهب پشتیبانی کنند (باسورث، ۱۳۸۱، ۱۸۶) و در نتیجه با بنی عناز نیز دشمنی می‌ورزیدند و برای حفظ قلمرو خویش در مقابل حملات بنی عناز با دولت بنی مزید که آنها نیز شیعه مذهب و در خطر تهدید بنی عناز بودند، متحد شدند. شاخه دیگر بنی عقیل در عراق مرکزی و دیار مضر بودند که نورالدین بن محمد زنگی آنجا را تصرف کرد و آنها را برانداخت. (همان، صص ۱۸۴-۱۸۷)

۶. بنی مزید از قبیله اسد بودند که در فاصله سال‌های ۳۵۰-۵۴۵ هـ. ق بر حله و قسمت‌هایی از عراق مرکزی حکومت می‌کردند. علی بن مزید اسدی به عنوان والی از سوی معزالدوله دیلمی بر منطقه‌ی از عراق مرکزی حکمفرمایی می‌کرد.

در دوره جانشینان وی یعنی صدقه اول معروف به «پادشاه عرب»، سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی وی را در نبرد شکست داد. پسر دبیس، صدقه دوم نیز به دست یکی از فدائیان اسماعیلی به قتل رسید. سرانجام در زمان مُهلهل شهر حله به تصرف مستنجد عباسی درآمد. (خضری، ۱۳۹۱، ۳۱۵-۳۱۸)

۷. حسنویه یکی از رؤسای طایفه‌ی کرد برزیکانی بود که در نواحی غربی ولایت جبال و در ناحیه‌ی قرمیسین در داخل قلمرو آل بویه امیرنشینی برای خود به وجود آورد و به دنبال آن که قلمرو خویشان مادری (اکراد عیشانیه) خود را هم به تصرف درآورد به اوج کمال رسید. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۱۲۰/۱۵)

این خاندان در فاصله سال‌های ۳۵۰ تا ۶۶۰ هجری بر جنوب کردستان فرمانروایی کردند و سرانجام تحت الشعاع خاندان بنی‌عناز قرار گرفتند و تنها توانستند دژ سرماج را در تصرف خود نگه دارند و آخرین فرد از اعقاب بدر بن حسنویه در سال ۴۳۹ هجری در آنجا درگذشت. (باسورث، ۱۳۸۱، ۳۰۷-۳۰۸)

۸. شهرزور در قدیم یکی از شهرهای بزرگ مرزی ایران محسوب می‌شد، جغرافی‌نویسان دوره بعد از اسلام مکرر از این شهر نام برده‌اند، ولی اکنون این شهر در خاک عراق و در جنوب شرقی سلیمانیه قرار دارد. در مورد وجه تسمیه «شهرزور» می‌توان گفت که در زبان عربی و در دوره‌ی ساسانی «زور» به معنای عمیق و هموار بکار رفته است، «شهرزور» اسمی است، مرکب به معنای شهری پست و گود. ایرانیان «شهرزور» را نیم راه هم می‌گفتند زیرا در نیمه‌ی راه بین مداین پایتخت قدیم ایران و شیز معبد عمده‌ی زرتشتیان در قسمت جنوبی



آذربایجان که امروزه به خرابه‌های تخت سلیمان معروف است، واقع شده بود.

(بارتولد، بی تا، ص ۲۱۶)

۹. بندنیجین یا بندنیجان، شهری است در جنوب خانیقین و شرق بعقوبه که امروزه مندلی نام دارد. این شهر در گذشته کرسی دو ولایت بادرایا و باکسایا بوده است. (ملایری، ۱۳۷۹، ۲/۲۹۱)

۱۰. دینور از شهرهای مهم ایران پیش از ورود اسلام بوده است. این شهر در زمان عمر بن خطاب فتح شد و آن را ماه الکوفه خواندند، زیرا عایدات آنجا به مستمری‌های اهل کوفه اختصاص داده می‌شد. دینور در قرن چهارم دو سوم همدان بوده و مردمی خوش طبع‌تر و فهمیده‌تر از همدان داشته است. (اصطخری، ۱۳۴۷، ۱۶۴) و از حیث دانش و ادب دوستی که مردمانش بدان مشهورند، بر همدان برتری دارد. (ابن حوقل، ۱۳۴۵، ۱۰۵) این شهر همچنین در قرن چهارم هجری پایتخت حکومت بنی حسنویه بوده است. تا قرن هفتم این شهر مسکون بوده و شاید خراب کنونی آن بعد از حمله امیر تیمور گورکانی بوده است. (لسترنج، ۱۳۹۰، ۲۰۴) اکنون دینور تقریباً در بیست و پنج میلی مغرب کنگاور، به صورت دهستانی در بخش صحنه کرمانشاه واقع شده است.

۱۱. کرند شهری است که به همراه قریه مجاور خود یعنی خوشان بر سر معبر حلوان در جلگه‌ای حاصلخیز قرار داشته‌اند. حمدالله مستوفی در قرن هشتم اولین کسی بوده است که نام آن را در کتاب خود ذکر کرده است. (لسترنج، ۱۳۹۰، ۲۰۷)

۱۲. سیروان از شهرهای ولایت ماسبدان و مهرجان قذق در مرز غربی عراق بوده که شهر صیمره در نزدیکی آن قرار داشته است. (لسترنج، ۱۳۹۰، ۲۱۸)

۱۳. شهرابان (شهربان): قریه بزرگی است با باغ‌های نخیل از نواحی خالص در مشرق بغداد. و عده‌ای از اهل علم از آن جا برخاسته‌اند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ۲۷۷/۲۶)

۱۴. خانقین شهری است که امروزه در نزدیکی مرز ایران و در خاک عراق قرار دارد. این شهر در گذشته بر سر راه خراسان به تیسفون و سپس عراق قرار داشته است. همچنین پل بزرگی با بیست و چهار طاق در همان جا قرار دارد و راه خراسان از آن عبور می‌کند. در زمان حمدالله مستوفی، از این شهر به قدر دهی بیشتر باقی نمانده بوده است. (لسترنج، ۱۳۹۰، ۶۸؛ ملایری، ۱۳۷۹، ۲۳۶/۲)

۱۵. نعمانیه منزلگاهی در نیمه راه بغداد و واسط قرار داشته و کرسی ولایت زاب بالا نیز بوده است. این شهر از جهت دستگاه‌های بافندگی شهرت داشته و فرش‌هایی که در آنجا می‌بافتند، مانند فرش‌هایی حیره بوده است. (همان، ۴۰)

۱۶. خفتیان (خفتیدگان) شهری با قلعه مستحکم در میان دهکده‌های متعدد در ساحل رود زاب قرار داشته است. (همان، ۲۰۹)

۱۷. برای اطلاع بیشتر در باب حیات سیاسی - مذهبی خاندان بنی‌عناز نک به: شیخ احمدی، سید احمد (۱۳۹۱). طرح «بررسی و تحلیل تاریخ مناطق شافعی نشین غرب ایران در دوره سلجوقیان (نیمه دوم قرن پنجم هجری)»، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سنندج.

رشید کوهستانی، سید زین العابدین (۱۳۹۱). «خاندان عنازی»، پایان نامه سطح سه حوزه علمیه، استاد راهنما: دکتر حمیدرضا مطهری، مدرسه دارالشفاء مدیریت حوزه علمیه قم.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۵ و ۲۶، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد (۱۳۴۵). **سفرنامه ابن حوقل** (ایران در صورہ الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵). **مقدمه**، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۴، تهران، علمی و فرهنگی.
- ابودلف، مسعر بن مهمل (۱۳۴۲). **سفرنامه‌ی ابودلف در ایران**، تعلیقات و پژوهش ولادیمیر مینورسکی، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- اصطخری، ابو اسحق ابراهیم (۱۳۴۷). **مسالك و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.
- بارتولد، و. (بی تا). **تذکره جغرافیای تاریخی ایران**، ترجمه حمزه سردادور، تهران، توس.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱). **سلسله‌های اسلامی جدید: راهنمای گاهشماری و تبارشناسی**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷). **شرفنامه** (تاریخ مفصل کردستان)، به اهتمام ولادیمیر زرنوف، تهران، اساطیر.
- حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵ م). **معجم البلدان**، ج ۱، بیروت، دار صادر، ط الثانية.



- خضری، سید احمدرضا (۱۳۹۱). *تشیع در تاریخ*، قم، دفتر نشر معارف.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۸۳). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
- رشید کوهستانی، سید زین العابدین (۱۳۹۱). «*خاندان عنازی*»، پایان نامه سطح سه حوزه علمیه، استاد راهنما: دکتر حمیدرضا مطهری، مدرسه دارالشفاء مدیریت حوزه علمیه قم.
- روژیانی، محمد جمیل (۱۳۵۲). «*امارت و فرمانروایی بنی عیار در غرب ایران*»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، شیراز.
- زامبور، ادوارد ریترفون (بی تا). *نسب نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، کتابفروشی خیام.
- شیخ احمدی، سید احمد (۱۳۹۱). *طرح «بررسی و تحلیل تاریخ مناطق شافعی نشین غرب ایران در دوره سلجوقیان (نیمه دوم قرن پنجم هجری)»*، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد سنندج.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۱). *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمن، تصحیح سید محمد شاهرادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- لسترینج، گای (۱۳۹۰). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه: محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، چ ۸.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۳). *نزه القلوب*، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری.



ملایری، محمد ملایری (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۲، تهران، توس.
نسوی، شهاب الدین محمد (۱۳۸۴). سیرت جلال الدین منکبرنی، مصحح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی.
یعقوبی، ابن واضح (۱۳۸۱). البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

V. Minorsky (1986). "Annazids" *In Encyclopaedia Of Islam*, v1, Leiden, E.J.Brill.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی